



## رویکرد فرونتیک در روش‌شناسی پژوهشی در علوم انسانی و اجتماعی

مرتضی مرادی<sup>۱</sup>

### چکیده

امروزه مشخص شده است که روش‌شناسی پژوهش در حوزه علوم انسانی و اجتماعی نسبت به علوم طبیعی متفاوت است و دقیقاً نمی‌توان در این حوزه از روش‌های پژوهش در علوم طبیعی بهره گرفت. بنابراین رویکردهای مختلفی توسط محققان پیشنهاد شده است تا بتوان با استفاده از آنها نتایج پربارتتری گرفت. یکی از این رویکردها که در علوم اجتماعی تازگی دارد، رویکرد فرونتیک است. رویکرد فرونتیک ریشه در واژه فرونسیس ارسطویی به معنای حکمت عملی دارد؛ که یکی از پنج فضیلت مطرح شده توسط ارسطو است. فرونسیس با رفتار اخلاقی در یک بستر خاص، بر ارزش‌ها همراه با تجربه تأکید دارد. رویکرد فرونتیک با ترکیب علم و عمل، نگاهی متفاوتی به پژوهش دارد. از این منظر، رویکرد فرونتیک نقش قدرت را در پژوهش پر رنگ می‌بیند و تلاش دارد در پژوهش‌های علوم انسانی و اجتماعی با پاسخ به چهار سؤال زیر، بتواند نتایج عملی بهتری کسب کند: (۱) به کجا می‌رویم؟ (۲) چه کسی سود و چه کسی ضرر می‌کند و با کدام مکانیسم قدرت؟ (۳) آیا این توسعه مطلوب است؟ (۴) در مورد آن چه باید بکنیم؟ در رویکرد فرونتیک، تحقیق یا کنشی انجام می‌شود که به نتیجه مطلوب برسد و منجر به حل مسئله یا مشکلی به طور عملی شود. بنابراین هدف پژوهش حاضر بررسی تعادل بین ارزش‌ها و قدرت بر مبنای رویکرد فرونتیک است؛ چرا که با لحاظ ارزش‌ها و قدرت است که می‌توان به واقعیت نزدیک شد و با پژوهش‌های دقیق، مسائل جامعه را حل کرد.

**واژگان کلیدی:** فرونتیک، فرونسیس، حکمت عملی، روش‌شناسی علوم انسانی، ارسطو.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

<sup>۱</sup> عضو هیئت علمی و دانشیار گروه مدیریت دولتی دانشگاه پیام‌نور، Morteza\_moradi@pnu.ac.ir

## مقدمه

در چند دهه گذشته، رویکرد پوزیتیویستی غالب در علوم طبیعی در حوزه پژوهش، به علوم انسانی نیز تسری یافته است. بنابراین فعالیت‌های فکری مانند تحقیقات علوم انسانی و علوم اجتماعی که سنخیتی با علوم طبیعی ندارند و هرگز نمی‌توانند مانند آنها از اصول ثابت علمی برخوردار باشند، خود را دنباله‌رو علوم طبیعی می‌دانند تا از این منظر بتوانند بر حسب مدل‌های اثبات‌گرایی به خود مشروعیت ببخشند. بنابراین علوم انسانی و اجتماعی نیز به اشتباه در جستجوی مدل‌ها، الگوها و نظریه‌هایی است که حقایق عمومی را به اثبات برساند و ادعای جهان‌شمولی داشته باشد.

از آنجا که در علوم انسانی با ارزش‌ها سر و کار داریم و پژوهش‌های علوم انسانی بدون در نظر گرفتن ارزش‌ها و منافع و مصالح تقریباً غیرممکن است، هر چقدر که رو به جلو آمدیم، علوم انسانی سعی کرده است با ارائه روش‌های کیفی پژوهش، راه خود را از روش‌های کمی علوم طبیعی جدا کند تا بتواند نتایج بهتری ارائه کند. روش‌هایی مانند تئوری داده‌بنیاد، تحلیل محتوا یا مضمون، قوم‌نگاری، فراترکیب، پدیدارشناختی و... از جمله این روش‌های کیفی هستند. اما از آنجا که هدف عمده اغلب پژوهش‌های علوم انسانی کمک به ارتقاء کیفیت زندگی انسان است، بنابراین نباید اولویت اول تحقیق، بهبود و گسترش دانش باشد، که اگر اینگونه باشد بسیار غیرعقلایی و مخرب است (Maxwell, 1984). در عوض، اولویت‌های فکری تحقیق باید به بیان مشکلات زندگی انسان و پیشنهاد و نقد راه‌حل‌های ممکن، یعنی اقدامات احتمالی انسان داده شود.

یکی از رویکردهایی که اخیراً در پژوهش‌های علوم انسانی و اجتماعی مورد توجه واقع شده است رویکرد مبتنی بر حکمت است. به نظر می‌رسد برای دستیابی به تغییر اساسی در رویکردهای نسبت به تحقیقات علوم انسانی، حکمت را باید در اولویت قرار دهیم. اگرچه حکمت یک چالش اساسی برای رویکردهای استاندارد در حوزه مطالعات علوم انسانی و اجتماعی است و برخی از مشکلات اساسی را در رویکردهای اصلی نمایان می‌کند؛ اما خودش به گونه‌ای پیچیده است که باعث می‌شود خوشایند علوم اجتماعی استاندارد نباشد و حتی مورد تهدید واقع شود. بررسی رویکرد مجلات اثبات‌گرا در حوزه علوم انسانی این را به خوبی نشان می‌دهد. با این حال به نظر می‌رسد حکمت به عنوان یک روش‌شناسی پژوهشی قابل تأمل باشد. برای این منظور، سؤال مهمی که جامعه پژوهشگران حکمت در حوزه علوم انسانی باید پاسخ

دهند این است که، با نگاه حکمت ما چه کاری می‌توانیم انجام دهیم که قبلاً به راحتی قابل انجام نبوده است؟ بنابراین لازم است محققان علوم انسانی و اجتماعی با در نظر گرفتن نقش ارزش‌ها در تحقیقات خود، بتوانند رویکردهای مختص علوم انسانی مانند رویکرد مبتنی بر حکمت را از رویکردهای رایجی مانند اثبات‌گرایی و یا حتی ساختن‌گرایی تمیز دهند. آنها باید از دانش و خلاقیت خود استفاده کرده و خود را یک گام به حکمت نزدیک کنند. سؤال اصلی در این مورد این است که ارزش‌های اساسی فکری و اجتماعی مورد نیاز در قرن بیست و یکم برای تحقیقات آکادمیک به منظور چگونگی عمل کردن خلاقیت، دانش و حکمت، کدامند؟ مهم است که بدانیم، ارزش‌های فکری که به خلاقیت، دانش و حکمت احترام می‌گذارند، به خوبی در طی زمان تثبیت و پایدار شده‌اند. گشودگی، همکاری، آزادی



برای زیر سؤال بردن قدرت، ایجاد رفاه برای عموم و... از قبل شناخته شده‌اند و به کرات نشان داده شده است که در تمام دوره‌های تمدنی مهم هستند (Rooney, 2013). سؤال دشوار این است که چگونه این ارزش‌ها را در قرن بیست و یکم به شیوه‌های خلاقانه جدید به کار ببریم. این جایی است که ما نمی‌توانیم صرفاً به روش‌های سنتی در دانشگاه‌ها متکی باشیم و باید از خلاقیت و بینش خودمان استفاده کرده و به دنبال رویکردی جدید باشیم، رویکرد فرونتیک<sup>۱</sup>. قبل از معرفی رویکرد فرونتیک لازم است مبانی اصلی آن که برگرفته از فضیلت‌های عقلانی ارسطو است، مورد توجه واقع شود.

### فضیلت‌های عقلانی ارسطو

از نظر ارسطو پنج نوع فضیلت عقلانی وجود دارد: <sup>۲</sup>اپیستمه یا معرفت علمی؛ <sup>۳</sup>نوس یا عقل شهودی؛ <sup>۴</sup>تخنه یا فن و هنر؛ <sup>۵</sup>سوفیا یا حکمت نظری؛ و <sup>۶</sup>فرونسیس یا حکمت عملی<sup>۷</sup> (مرادی، ۱۴۰۲). <sup>۸</sup>اپیستمه به معنی معرفت علمی است که بیشترین ارتباط را با رویکردهای علمی رایج مبتنی بر پوزیتیویسم دارد؛ <sup>۹</sup>نوس یا عقل شهودی یک ویژگی نفسانی است که اصول و مبادی اولیه را درک و به فهم درستی و یا نادرستی چیزی کمک می‌کند. سوفیا همان حکمت در معنای کلی آن است و نوعی ظرفیت متافیزیکی (یا فلسفی) است که شامل حقایق کلی و جهان‌شمول و کامل‌ترین نحوه معرفت است. <sup>۱۰</sup>تخنه (هنر) نیز عملی مرتبط با حرفه و اقدام مولد است؛ همچنین به عنوان شایستگی تخصصی هدایت‌شده توسط محاسبات منطقی فعالیت سازمانی درک می‌شود که با واژه‌هایی مثل تکنولوژی و فن در دوره معاصر همخوانی دارد (Rooney, 2013). <sup>۱۱</sup>فرونسیس یا عمل حکیمانه «توانایی یافتن برخی اقدامات در شرایط خاص است که اقدام‌کننده می‌تواند آن را به عنوان عملی بافضیلت برای انجام ببیند» (Hughes, 2001).

تخنه دانشی تخصصی در یک تجارت یا یک حرفه است. پزشکان، مهندسين، مکانیک‌های هواپیما، تحلیلگران مالی و امثالهم لازم است حرفه خود را انجام دهند و فعالیت‌های خود را بر اساس اصول بنیادی و محاسبات منطقی تنظیم کنند. بنابراین <sup>۱۲</sup>تخنه مبتنی بر یک <sup>۱۳</sup>اپیستمه<sup>۱۴</sup> (شناخت) یا دانش زیربنایی است (ارسطو، ۱۳۷۸). با این حال، ارسطو، <sup>۱۵</sup>اپیستمه غیرقابل لغزش را از عقاید<sup>۱۶</sup> و استدلال منطقی<sup>۱۷</sup> جایز الخطا که شامل <sup>۱۸</sup>تخنه می‌شود، تفکیک می‌کند (Barker, ۲۰۰۵). علاوه بر این، مردم از ظرفیت <sup>۱۹</sup>نوس<sup>۲۰</sup> برخوردار هستند، یک ظرفیت شهودی که باید برای بررسی اقدامات صرفاً مبتنی بر فرآیندهای <sup>۲۱</sup>تخنه عمل کند. ارسطو می‌گوید، <sup>۲۲</sup>نوس «مرتبط است با خصوصیت نهایی... تعریفی که هیچ استدلالی برای آن وجود ندارد» (ارسطو، ۱۳۷۸). همچنین می‌توان آن را این‌چنین تعریف کرد: «بصیرتی که عدم دقت عقلانیت را

<sup>۱</sup>Phronetic approach

<sup>۲</sup>Episteme

<sup>۳</sup>Nous

<sup>۴</sup>Techne

<sup>۵</sup>Sophia

<sup>۶</sup>Phronesis

<sup>۷</sup>Practical Wisdom

<sup>۸</sup>Episteme

<sup>۹</sup>Doxa

<sup>۱۰</sup>Logismos

<sup>۱۱</sup>Nous



جبران می‌کند» (McKenna, 2013). از نظر ارسطو حکمت فلسفی (سوفیا) بالاترین نوع دانشی است که از طریق ادغام دانش علمی (اپیستمه) با عقل شهودی (لوگوس)<sup>۱</sup> حاصل می‌شود. با این حال، سوفیا توسط ارسطو «قابل توجه، تحسین برانگیز، دشوار و الهی، اما بی‌فایده» توصیف شده است (ارسطو، ۱۳۷۸)؛ به این دلیل که تنها با بهره‌مندی از تن‌آسایی حاصل می‌شود.

ارسطو اگرچه به نظر می‌رسد گاهی اوقات فرونیسیس را به تخته ارتباط می‌دهد، وقتی می‌گوید: «فکر می‌کنیم انسانی واقعاً خوب و حکیم است، که تمام احتمالات زندگی را در نظر گرفته و همیشه بهترین شرایط را به وجود می‌آورد، به عنوان یک ژنرال خوب، بهترین استفاده نظامی را از ارتش می‌کند و یک کفاش، بدون در نظر گرفتن نوع پوست خامی که به او داده می‌شود، بهترین کفش را با تمام فنون دیگر می‌سازد (ارسطو، ۱۳۷۸). با این حال تفاوت اساسی بین این دو وجود دارد چرا که وی معتقد است: «فرونیسیس نمی‌تواند با تخته یکی باشد، زیرا عمل و ساختن چیزهای متفاوتی هستند» (ارسطو، ۱۳۷۸). از آنجا که ارسطو از بین فضیلت‌های پنجگانه، به فرونیسیس نگاه ویژه‌ای دارد؛ لازم است تفاوت‌های بین فرونیسیس و تخته ابتدا مورد بررسی قرار گیرد.

### تفاوت فرونیسیس و تخته

در حالی که هر دوی تخته و فرونیسیس «عملی» هستند و با دنیای واقعی سر و کار دارند، وضعیت فرونیسیس به عنوان نوعی دانستن/انجام دادن/تمایلات به هیچ غیرقابل بحث نیست، زیرا به نظر می‌رسد که خود ارسطو با نگاه متفاوتی به آن توجه دارد. به نظر می‌رسد وی گاهی بیان کرده است که فرونیسیس نوعی دانش است که متفاوت از تخته نیست. در زمانی دیگر، به نظر می‌رسد او مطرح می‌کند که ما فقط می‌توانیم فرونیسیس را از طریق افرادی ببینیم که با آن به آنها اعتبار داده‌ایم، بنابراین دلالت بر آن دارد که فرونیسیس بیشتر از اینکه یک نوع دانش باشد یک خصیصه و ویژگی فردی است. فرونیسیس در ارتباط با چیزی است که فرونیموس<sup>۲</sup> (فرد حکیم) انجام می‌دهد. زیرا آنها می‌توانند ببینند چه چیزی برای خودشان خوب است و چه چیزی به طور کلی برای دیگران خوب است (ارسطو، ۱۳۷۸).

ارسطو در جایی می‌گوید: «فرونیسیس نمی‌تواند... تخته باشد... زیرا عمل و ساختن انواع مختلفی از چیزها را در برمی‌گیرد (ارسطو، ۱۳۷۸)؛ و دوباره، «در حالی که ساختن، پایانی به غیر از خودش دارد، عمل این طور نیست، عمل خوب، خودش پایان خودش است» (ارسطو، ۱۳۷۸). تخته، نوعی دانش است که یک متخصص در یک حرفه تخصصی دارد؛ فردی که قادر است یک شیء یا یک نتیجه مطلوب (به عنوان مثال صندلی، ماشین، مسافرت ایمن، سرمایه‌گذاری موفق و سودآور) را به روشی حرفه‌ای و مناسب ایجاد کند. تخته در یک چارچوب ابزاری وسیله-هدف<sup>۴</sup> قرار دارد، چارچوبی که در آن، مواد، ابزارها، دانش، «منابع انسانی» و غیره می‌تواند به وسیله متخصص برای تولید یک هدف

<sup>۱</sup>logos

<sup>۲</sup>Technitai

<sup>۳</sup>Phronimos

<sup>۴</sup>Instrumental means-ends framework



مطلوب مورد استفاده قرار گیرد. به عبارتی، آنچه تخنه را تعریف و آن را از فرونسیس متمایز می‌کند، غلبه ذهنیت محاسبه‌گر ابزار-هدف است.

از طرف دیگر، فرونسیس، «بیانگر یک وجه مشخص در انسان‌شناسی فلسفی ارسطو است (Dunne, 1993). فرونسیس تنها با اشاره به نگرش، رفتار و پیش‌بینی‌های نمایش داده شده (غالباً ناخودآگاه) توسط فردی خاص در مجموعه‌ای از شرایط خاص معنا پیدا می‌کند. دان (1993) و ایکلند (2008) با ذکر این تمایز منتسب به ارسطو از تخنه و فرونسیس، معتقدند در حالی که تخنه دانشی است که فعالیت ساختن (پوئسیس) را هدایت می‌کند که در آن ابزارها و اهداف از یکدیگر متمایز هستند، فرونسیس، حکمت عملی است که پراکسیس<sup>۲</sup> را هدایت می‌کند، به گونه‌ای که «انجام» کارهایی که انجام می‌شود به خودی خود یک هدف است. ایکلند (2008) معتقد است: «پوئسیس چیزهای را می‌سازد، پراکسیس آن را کامل می‌کند». در حالی که «پوئسیس» ارتباط نزدیکی با جهت‌یابی ابزار-هدف دارد، «پراکسیس» از فرونسیس به عنوان عملی که شامل ابزارها و خود هدف می‌شود، نشأت می‌گیرد. همچنین دان (1993) می‌نویسد، «پراکسیس» با رفتار زندگی فردی و امورات اولیه به عنوان شهروند شهر ارتباط دارد؛ این فعالیتی است که پایان آن در انجام خود فعالیت محقق می‌شود. پراکسیس در حال تکمیل کردن واقعیت است... پراکسیس تا قبل از اینکه کامل شود هرگز متوقف نمی‌شود (Eikeland, 2008). به عبارتی پراکسیس فرآیندی است که در آن فرونسیس به عنوان یک مفهوم به واقعیت زنده تبدیل می‌شود.

در حالی که تخنه مهارت حرفه‌ای است که برای تولید یک اثر تصنعی بکار گرفته می‌شود که پس از اتمام، قابل شناسایی و منفک از تولید کننده است، فرونسیس چنین نتیجه ملموسی را تولید نمی‌کند. در حالی که کیفیت خروجی تولید شده توسط تخنه را می‌توان بدون مراجعه به تولیدکننده آن ارزیابی کرد، «عمل فرونتیک»<sup>۳</sup> هرگز نمی‌تواند بدون اشاره به تمایلات و اختیارات فردی که آن را انجام می‌دهد، تشخیص داده شود (Dunne, 1993). در حالی که تخنه با شیء مورد استفاده صحبت نمی‌کند، آن را دستکاری یا بر آن اثر نمی‌گذارد، فرونسیس این کار را انجام می‌دهد، چون که چیزی که بر آن تأثیر می‌گذارد، ذهن‌هایی مانند خودش هستند (Eikeland, 2008). فرونسیس نمی‌تواند ابزاری باشد، زیرا هر چه از طریق عمل از آن ناشی می‌شود، قبلاً حمایت کاملی از سوی ما از آن شده است. این بدان معناست که در حالی که در هنرها و علم‌ها خطای ارادی به بدی یک خطای غیرارادی نیست، در عمل فرونتیک که اغلب جنبه اخلاقی دارد، یک خطای ارادی بدتر از یک خطای غیرارادی است، زیرا این به معنای «بی‌عدالتی از قبل طراحی شده»<sup>۴</sup> است و این امر بدتر از انجام همان کار «غیر عمد»<sup>۵</sup> خواهد بود (Eikeland, 2008). دان (1993) پس از بررسی گسترده در مورد تفاوت‌های بین تخنه و فرونسیس، به این نتیجه می‌رسد که «فرونسیس» دانش ایده‌های اخلاقی نیست، بلکه بیشتر یک خوش‌فکری ذهنی است و وقتی شرایط اقتضاء کند به کار گرفته می‌شود. این نوعی عادت است

<sup>۱</sup>Poiesis

<sup>۲</sup>Praxis

<sup>۳</sup>Phronetic act

<sup>۴</sup>Premeditated injustice

<sup>۵</sup>Not-on-purpose

<sup>۶</sup>Resourcefulness of mind



که «چشم» یا «بینی» را برای چیزی که در موقعیتهای مشخص برجسته است، آماده می‌کند (Dunne, 1993)، در نتیجه فرد مشارکت‌کننده قادر است که درست ببیند (ارسطو، ۱۳۷۸).

فرونسیس فعالیتی فکری است که بیشترین ارتباط را با پراکسیس دارد. تمرکز فرونسیس بر امور متغیر است؛ اموری که در قوانین عام و جهانشمول نمی‌گنجند و موارد خاص هستند. فرونسیس مستلزم تعامل میان امر کلی و امر انضمامی (خاص یا جزئی) است. فرونسیس بیش از هر چیزی نیازمند تجربه است. فرونسیس به کلیات و جزئیات به طور همزمان توجه دارد. از نظر ارسطو برخی افراد که از دانش نظری بهره‌ای ندارند در صورت داشتن تجربه، نسبت به افرادی که از دانش نظری برخوردارند، در عمل اثربخش‌ترند (Flyvbjerg, 2004). برای مثال فردی که می‌داند خوارک‌های با گوشت سبک، سالم و قابل هضم‌اند ولی نمی‌داند چه نوع غذاهایی گوشت سبک دارند، نمی‌تواند به سلامتی افراد کمک کند. ولی فردی که می‌داند گوشت مرغ سبک است، بیشتر می‌تواند به سلامت افراد کمک کند. بنابراین فرونسیس که به عمل مرتبط است باید هر دو نوع دانش را داشته باشد با تأکید بر دومی (ارسطو، ۱۳۷۸). فرونسیس آن فضیلت عقلانی است که ضامن بکارگیری اخلاقی علم (اپیستمه) و تکنولوژی (تخنه) است. چرا که امروزه محدود شدن فرونسیس به طرح کلی و عقلانی امور سبب شده است که پیشرفتهای علمی و تکنولوژیکی بدون بررسی‌ها و تعدیل‌های اخلاقی، که توسط ارسطو بسیار مهم به نظر می‌رسیدند، اتفاق بیفتند. این مسئله یکی از اساسی‌ترین مشکلات برنامه‌ریزی و مدیریت در نوع خود است (Flyvbjerg, 2008). با تفاوتی که بین فرونسیس و تخنه وجود دارد، مشخص می‌شود هر پژوهشگری که دارای فرونسیس است می‌تواند در هر موقعیتی درک درستی از مسئله داشته باشد؛ به این معنی که رویکرد خود را بر مبنای فرونتیک قرار دهد.

## تحقیق فرونتیک

پژوهش‌های مبتنی بر فرونتیک<sup>۱</sup> یا حکمت عملی رویکردی برای مطالعات علوم انسانی و اجتماعی با تمرکز بر ارزش‌ها، اخلاق و قدرت است. همانطور که گفته شد؛ این رویکرد بر اساس تفسیری جدید از مفهوم فرونسیس ارسطو است که معمولاً به عنوان «حکمت عملی» و گاهی اوقات به عنوان «احتیاط یا تدبیر»<sup>۲</sup> ترجمه می‌شود. البته تفسیری که بر قدرت به طور ویژه تأکید دارد. در رویکرد فرونتیک تلاش می‌شود بین ارزش‌ها و قدرت تعادل برقرار شود. از نظر ارسطو فرونسیس توانایی فکر کردن و عمل کردن در رابطه با ارزش‌ها و تأمل در مورد «چیزهایی است که برای انسان خوب یا بد است» (ارسطو، ۱۳۷۸). فلائیرگ (۲۰۰۴) معتقد است تحقیقات فرونتیک به طور مؤثر به چهار سؤال منطقی - ارزشی زیر برای مشکلات خاص در مطالعات علوم انسانی و اجتماعی پاسخ می‌دهد:

(۱) با این مشکل خاص مدیریتی به کجا می‌رویم؟

(۲) چه کسی سود و چه کسی ضرر می‌کند و با کدام مکانیسم قدرت؟

(۳) آیا این توسعه مطلوب است؟



(۴) در مورد آن چه باید بکنیم؟

در مورد این سؤال که به کجا می‌رویم، فلایرگ (۲۰۰۲) معتقد است مناسبات قدرت در تصمیم‌گیری‌ها از پیچیدگی خاصی برخوردارند که گاهی اصول دموکراسی نمایندگی را تحریف و خردمایه منطق را تغییر می‌دهند (Flyvbjerg, ۲۰۰۲). کسانی که از قدرت برخوردارند و خود را پاسخگوی مردم و نهادهای دموکراتیک نمی‌دانند، دغدغه تعریف واقعیت را دارند و نه کشف چستی واقعیت آن طور که «واقعاً» هست. به عبارتی قدرت تعیین می‌کند چه چیزی به عنوان عقلانیت و دانش به حساب آید. برعکس فلسفه و علم که عقلانیت را مستقل از زمینه تصور می‌کند، رویکرد پراکسیس‌محوری معتقد است عقلانیت وابسته به زمینه است و زمینه اغلب قدرت است. بنابراین قدرت در عقلانیت نفوذ کرده و کار کردن با مفهومی از عقلانیت که در آن قدرت غایب باشد عملاً بی‌معناست. در مورد سوال دوم، فلایرگ (۲۰۰۲) معتقد است در جدال بین قدرت و عقلانیت، این قدرت است که غلبه می‌کند. وی معتقد است نتایج آماری به خودی خود جذابتی ندارند، بلکه تفسیری که از این نتایج می‌شود مهم است و مهم نیست کدام تفسیر درست، عقلانی یا حقیقی است؛ بلکه، مهم این است که چه گروهی می‌تواند بیشترین قدرت را در پس تفسیرش اعمال کند. تفسیری که پایگاه قدرت نیرومندتری داشته باشد، می‌شود حقیقت. این مؤید رویکرد نیچه (۱۹۶۸) است که تفسیر را صرفاً تشریح یا توصیف نمی‌داند، بلکه معتقد است «تفسیر خودش ابزاری است برای سلطه یافتن بر چیزی» و «تمام مطیع ساختن‌ها و سلطه‌گری‌ها متضمن تفسیری تازه‌اند» (Nietzsche, 1968). بنابراین قدرت گرایش آشکاری دارد برای سلطه بر عقلانیت. به تاسی از پاسکال، می‌توان گفت قدرت عقلانیتی دارد که عقلانیت آن را نمی‌شناسد و نمی‌فهمد، اما عقلانیت، قدرتی ندارد که قدرت آن را نفهمد و نشناسد (فلایرگ، ۱۳۹۸). بنابراین میان این دو رابطه‌ای نابرابر وجود دارد. در مورد سوال سوم، فلایرگ معتقد است قطعاً وقتی قدرت بر عقلانیت غلبه کند، این توسعه مطلوب نخواهد بود. فلایرگ در پاسخ به این سؤال با جمله فرانسویس بیکن که می‌گوید «دانش قدرت» است، موافق است. اما معتقد است بین قدرت و دانش رابطه عکس هم برقرار است و شاید هم مهمتر از رابطه اولی؛ یعنی، «قدرت دانش است». به عبارتی قدرت تعیین می‌کند چه چیزی دانش تلقی شود. بنابراین عدم تقارن میان قدرت و عقلانیت، به توسعه کارآمد منجر نمی‌شود (Flyvbjerg, 2002). در نهایت وقتی این مسیر، مسیر درستی نیست؛ فلایرگ معتقد است باید نتایج تحقیق را به فرایندهای سیاسی، مدیریتی و اجتماعی پیوند داد. این رویکرد، رویکرد فرونتیک یا همان پراکسیس-محوری است. فلایرگ (۲۰۰۱) معتقد است که تحقیقات فرونتیک از طریق تعادل بین عقلانیت ابزاری و عقلانیت ارزشی عمل می‌کند. تمرکز اصلی بر ارزش‌ها (ارزش‌شناسی) است، اما ایجاد دانش (معرفت‌شناسی) و تشخیص دقیق پدیده‌ها (هستی‌شناسی) بخشی از این رویکرد هستند (Flyvbjerg, 2001). تمرکز فلایرگ بر ارزش‌ها، در موقع پرسیدن این سؤالات می‌تواند راهنمای تحقیقات علوم انسانی و اجتماعی باشد.

در تحقیق فرونتیک ابتدا باید رویکرد اثباتگرایی رایج در مطالعات علوم انسانی و اجتماعی را کنار بگذاریم، و واقعیت‌ها و برنامه‌ریزی بر اساس قدرت را جایگزین حقایق بدیهی فرض شده کنیم. در مرحله بعد باید به موضوعاتی پرداخته شود که برای جامعه محلی، ملی و جهانی دارای اهمیت باشد. در نهایت باید نتایج پژوهش خود را با شهروندان، به صورت عملی و گفتگویی در میان گذاشت و واکنش‌ها و بازخوردها را به دقت گوش داد (Flyvbjerg, 2004). با تمرکز بر



ارزش‌ها و منافع گروه‌های خاص در بستر مشخصی از مناسبات قدرت، خواهیم توانست پژوهش را به طور اثربخشی تبدیل به کنشی کنیم که افراد درگیر در عمل بر آن تأثیر می‌گذارند یا به نوعی تحت تأثیر آن هستند. این کار گاهی از طریق شفاف‌سازی، گاهی از طریق نقد و مداخله و گاهی از طریق خلق دیدگاه‌های جدید صورت می‌گیرد. تحقیقات فرونتیک به سادگی با دنبال کردن یک روش فرمول‌بندی شده، سفت و سخت و تجویز شده محقق نمی‌شود، زیرا برای انجام این کار، خیلی از محدودیتهای غیرضروری مطرح می‌شوند تا جایی که نمی‌توان از برخی از ظرفیتهای حکمت استفاده کرد. تحقیقات حکمت باید با بینش، تخیل، قضاوت، احساس همدلی و ارزش‌ها درگیر شود (Rooney, 2013). اکنون احساسات توسط دانشمندان به عنوان یک مؤلفه مهم تفکر منطقی و انواع حل مسئله و تصمیم‌گیری مد نظر قرار گرفته است (Rolls, 2012)، از طرفی رونی (۲۰۱۳) معتقد است، احساسات در اقدامات زیبایی‌شناسی حکمت نقش اصلی را دارد. عقلانیت و احساسات به عنوان دو روی یک سکه بهتر دیده می‌شوند، دقیقاً مانند آنچه که ارسطو از منطق مد نظر داشت. برابری بخشی از بعد زیبایی‌شناسی حکمت است و اجازه می‌دهد که ارزشها و قضاوت را بخشی از تحقیقات فرونتیک دانست، زیرا این امر شامل خواسته‌ها و تمایلاتی است که در مسیر اصلی روش‌های تحقیق اجتماعی باعث می‌شود هوش اجتماعی و عاطفی بتواند جایگزین ذهنیت‌های تحقیق غیرهیجانی و عاری از ارزش شود (Rooney, 2013).

رویکرد فرونتیک به پژوهش را نمی‌توان مانند دیگر رویکردها از قبیل تحلیل گفتمان و دیگر روش‌های کیفی یا آماری در نظر گرفت و حتی اگر در حین پژوهش فرونتیک از یکی یا چند رویکرد هم برای حل مسائل استفاده شود، نمی‌توان بیان کرد که این رویکرد موافق با روش خاصی است. اصل مطلب این است که نمی‌توان هم مسئله‌محور بود و هم از قبل برای حل مسئله به روش خاصی متکی بود. بنابراین در رویکرد فرونتیک دغدغه اصلی دست یافتن به [روش] تحقیقی است که بتواند به طور کارآمد و موثر به آن چهار پرسش ارزشی-عقلانی پاسخ درست دهد. به عبارتی، روش بکار رفته برای پاسخ به آن سوالات در درجه دوم اهمیت قرار دارد؛ یعنی روش بر اساس مسائل خاصی که تحقیق روی آن کار می‌کند، انتخاب خواهد شد. اما می‌توان چارچوب‌های خاصی را برای پژوهش فرونتیک لحاظ کرد.

### اصول اساسی روش شناختی فرونتیک

اگر چه در مطالب قبل ذکر شد که رویکرد فرونتیک روش‌محور نیست و نمی‌توان یک روش و دستورالعمل کلی برای آن در نظر گرفت، اما می‌توان برای روش‌های که به منظور حل مسئله در نظر می‌گیرد چارچوب‌های روش‌شناختی در نظر گرفت. به عبارتی پیامدهای روش‌شناختی پیروی از رویکرد فرونتیک را می‌توان به طور خلاصه با دستورالعمل‌های روش‌شناختی زیر توصیف کرد، که البته نه به‌عنوان الزامات بلکه به‌عنوان شاخص‌های جهت‌گیری هستند (Flyvbjerg, 2004). اصول روش‌شناختی فرونتیک در ذیل آمده است:

۱. بر ارزش‌ها تمرکز کنید (چه چیزی برای انسان‌ها در جامعه خوب یا بد است). در اصل فلائیبرگ (۲۰۰۴) با طرح سوال اول، سوم و چهارم می‌خواهد بین عقلانیت ابزاری و عقلانیت ارزشی تعادل ایجاد کند. پژوهشگران فرونتیک





با زمینه‌گرایی یا اخلاق وابسته به زمینه روبرو هستند؛ البته نه اخلاق فردی، بلکه دیدگاه مشترکی که میان گروه مرجع خاصی از پژوهشگران فرونتیک غالب است. همچنین آنها معتقدند هیچ تحلیلی خارج از مناسبات قدرت نیست.

۲. قدرت را در هسته تحلیل قرار دهید (به همان اندازه که انرژی مفهوم اساسی در فیزیک است، برتراند راسل معتقد است مفهوم اساسی در علوم اجتماعی قدرت است؛ قدرت مولد است). در پرسش دوم در باب قدرت و مکانیسم-های قدرت، سوال از نوع پرسش وبری نیست که «چه کسی حکم می‌راند»، بلکه سوآلی نیچه‌ای هم هست «زمانی که حکمرانان حکومت می‌کنند چه عقلانیت‌های حاکمیتی<sup>۱</sup> در کارند؟ (Foucault, 1979). پژوهشگر فرونتیک با این پرسش‌ها و با عطف توجه به عقلانیت ارزشی، به طور مشخص با بستر اصلی قدرت و ارزش‌ها پیوند برقرار می‌کند.

۳. به واقعیت نزدیک شوید (برای بهبود درک و اطمینان از ارتباط عملی): پژوهشگر باید خود بخشی از پدیده مورد مطالعه باشد بدون آنکه به رسوم و فرهنگ‌های محلی خو کند.<sup>۲</sup> به عبارت دیگر بدون همذات‌انگاری کردن با افراد مورد مطالعه، محقق فرونتیک همواره از آزادی‌های آکادمیک کلاسیک برای مسئله‌دار کردن و نقد مشاهدات خود بهره می‌گیرد (Flyvbjerg, 2004).

۴. بر «چیزهای کوچک» تأکید کنید (خدا در جزئیات است- و شیطان نیز همینطور): این امر مستلزم صبر و آگاهی از جزئیات بوده و مبتنی بر گردآوری منابع گسترده‌ای است. گریتر (۱۹۹۵) معتقد است کسی که امور «کوچک» را خوار بشمارد، موضوعات اصلی خود زندگی را نیز خوار می‌شمارد (Greetz, 1995). تمرکز بر جزئیات، ریشه در تجربیات بنیادین پدیدارشناسانه پرسش‌های کوچکی دارد که اغلب به پاسخ‌های بزرگ منتهی می‌شود.

۵. به اقدامات قبل از گفتمان نگاه کنید (آنچه انجام می‌شود مهمتر از آن چیزی است که گفته می‌شود، و درک تفاوت بین این دو وسیله مؤثری برای یادگیری اجتماعی است). این جمله فوکو می‌تواند شعار پژوهش فرونتیک باشد «گفتار زندگی نیست؛ بلکه کردار و کنش روزانه عادی، زندگی است». اگر کنش یا کرداری توسط افراد درگیر در پژوهش عقلانی است، پژوهشگر این سوآل را می‌پرسد که این عقلانیت خاص و مبهم، در بستر دیگری چه نقش و پیامدهایی خواهد داشت؟

۶. نمونه‌ها و زمینه‌ها را مطالعه کنید (قضاوت عملی و اساسی برای فرونیسیس، مبتنی بر مورد و وابسته به زمینه است). واتسون (۲۰۰۳) معتقد است پژوهش فرونتیک باید به امر انضمامی، امر تجربی و پژوهش موردی بازگردد. در بسترهای متفاوت، ارزشها و قدرت چنان متفاوت و متعارض هستند که نمی‌توان با مفاهیم و نظریه کلی، آنها را نادیده گرفت. به نظر فلائیبرگ، قضاوت و عقلانیت عملی در فرونیسیس از مسیر تجربه‌های موردی با جزئیات زیاد و عمیق عبور می‌کند. هندرسون (۱۹۹۴) معتقد است کردار انسانی را نمی‌توان به مقولات از پیش تعریف شده و قوانین مستقل از تفسیر فرو کاست، که این نشان از تقدم بستر و زمینه دارد. بنابراین قضاوت که در مرکز فرونیسیس و پراکسیس است، همواره وابسته به بستر و زمینه است (Flyvbjerg, 2004).

<sup>۱</sup>Governmental rationalities

<sup>۲</sup>Going native



۷. بپرسید «چگونه؟» روایت را انجام دهید (از نحوه روایتگری پرسش کنید). طرح پرسش «چگونه؟» و تحلیل روایت، فعالیت‌هایی به هم پیوسته هستند. برای تحلیل روایت به تاریخ توجه می‌شود، چرا که تاریخ از نظر نیچه و فوکو مقوله‌ای اساسی برای فلسفه و علوم اجتماعی است. همچنین از نظر مک‌این‌تایر (۱۹۸۴) انسان موجودی قصه‌گو است و مفهوم تاریخ به اندازه مفهوم کنش اهمیت دارد (MacIntyre, 1984). پژوهش روایتی، تبیین و تفسیرهایی از پدیده از منظر مشارکت‌کنندگان، ذی‌نفعان، محققان و دیگران به دست می‌دهند. داستان‌ها باید روایت شوند، خواه به صورت نوشتاری، خواه به طور شفاهی. این نشانگر آن است که راوی (پژوهشگر فرونتیک) می‌بایست درباره آغاز و پایان داستان و چیزهایی که باید مورد تأکید قرار گیرد، دست به انتخاب بزند.

۸. فراتر از عاملیت و ساختار بروید (هم به کنشگران، هم به ساختار و هم به رابطه میان این دو توجه کنید). هم ساختارها به عنوان بخشی از کنشگران و امور درونی آنها در نظر گرفته می‌شود و هم کنشگران به عنوان بخشی از ساختارها و عناصر درونی آنها درک می‌شوند.

۹. گفتگو را با چند صدایی و آراء گوناگون انجام دهید (تحقیق فرونتیک منشی گفتگویی دارد، به این معنا که آراء را با هم جمع می‌کند و در صورت موفقیت خودش هم در تکراری از آراء ترکیب می‌شود). هدف پژوهش فرونتیک این است که به گفتگوی در جریان و پراکسیس مربوط به موضوع که در بستر قدرت قرار دارد، خوراک دهد، نه اینکه دانشی قطعی و مسلم ایجاد نماید. این هدف با اصل ارسطویی در خصوص مسائل مربوط به پراکسیس (اینکه باید بیشتر به قلمرو عمومی اعتماد نمود تا علم) مطابقت دارد. گفتگو هر ذی‌نفعی که متأثر از موضوع است را در برمی‌گیرد. در کل پژوهش فرونتیک به دنبال پاسخ به چهار پرسش عقلانی-ارزشی است که اساس فرونسیس را تشکیل می‌دهد. پژوهشگر فرونتیک باید با روایت‌های تفصیلی و مثال‌های انضمامی، قدرت و ارزش را وارد پژوهش کند. در اصل هدف اصلی این است که پیامدهای قدرت و ارزش نشان داده شود و مشخص شود این پیامدها متوجه چه کسانی است. بنابراین این موضوع در هر بستر و زمینه‌ای متفاوت است و رویکرد فرونتیک دنبال اصول جهانشمول نیست. پس رویکرد فرونتیک، برنامه‌ای تحلیلی است نه برنامه‌ای نظری یا روش‌شناختی.

پرتال جامع علوم انسانی



## بحث و نتیجه‌گیری

با توجه مطالبی که درباره فرونیسیس بیان شد، می‌توان گفت روش‌شناسی فرونتیک نوعی از روش‌شناسی است که عنصری از فرونیسیس را در کار خود وارد می‌کند. از آنجا که فرونیسیس به ارزش‌ها مربوط می‌شود، فراتر از دانش تحلیلی، علمی (اپیستمه) و دانش فنی (تخنه) است و شامل قضاوت‌ها و تصمیم‌هایی است که از طریقی کنشگر اجتماعی فضیلت‌مند گرفته می‌شود. ارسطو صریحاً در نظر خود درباره فضیلت‌های سه‌گانه اپیستمه، تخنه و فرونیسیس، فرونیسیس را از همه مهمتر می‌داند، زیرا فعالیتی است که در آن عقلانیت علمی و ابزاری با عقلانیت ارزشی متعادل می‌شود. از طرفی، ارسطو در اخلاق نیکوماخوس، ایده پراکسیس را در عرصه‌های مختلف زندگی به عنوان عملی می‌داند که کنشگر و دنیای بیرونی را به طور تکاملی تغییر می‌دهد. با کنار هم قرار دادن دو ایده فعالیت‌های اجتماعی و پراکسیس، می‌توان نظر ارسطو را اینگونه تفسیر کرد که فاز فعالیت اجتماعی/پراکسیس، ایجاد ثروت به گونه‌ای است که انسان را به یک فرد بهتر و جهان را به یک مکان بهتر تبدیل کند تا بهزیستی و رفاه برای عموم مردم حاصل شود. به منظور رسیدن به بهزیستی و رفاه عمومی باید پژوهش‌های مفیدی را دنبال کرد. برای انجام پژوهش به طور کلی سه رویکرد کمی، کیفی و آمیخته وجود دارد. در علوم طبیعی از رویکرد کمی و در حوزه علوم انسانی از رویکرد کیفی و آمیخته و گاهاً کمی استفاده می‌شود. با این حال با توجه به بستر و زمینه متفاوت در اجتماع، رویکرد فرونتیک، رویکرد جدیدی است که فرا تر از روش‌های کمی، کیفی و آمیخته می‌رود و سعی می‌کند هر مسئله را در بستر خودش مطالعه کرده و فراتر از روش‌شناسی رود. بنابراین در بکار گرفتن تحقیق فرونتیک، یک روش خاص و منحصر به فرد مطرح نیست؛ چرا که هر چقدر هم که مسائل مربوط به روش حائز اهمیت باشند، تحقیق فرونتیک به طور کلی روش‌محور<sup>۳</sup> نیست، بلکه مسئله‌محور<sup>۴</sup> است.

وقتی رویکرد مسئله‌محوری را دنبال کنیم، با واقعیت‌های اجتماعی بیشتر دست به گریبانیم و نقش ارزش‌ها و قدرت پررنگ می‌شود. بنابراین، تحقیقات فرونتیک به بحث، قضاوت و عمل در رابطه با چهارمطرح شده، مربوط می‌شود. تمرکز تحقیقات فرونتیک بر فعالیت عملی و دانش عملی در موقعیت‌های روزمره در بستر اجتماعی است (فلایبرگ، ۲۰۰۴). نتیجه تحقیقات فرونتیک، مثال‌های عینی و روایت‌های دقیقی از روش‌هایی است که قدرت و ارزش‌ها را در بستر اجتماعی و همچنین پیامدهای آن را مورد مطالعه قرار می‌دهد، و پیشنهاد می‌کند که چگونه قدرت و ارزش‌ها می‌تواند پیامدهای دیگری را رقم بزند. تحقیقات فرونتیک معتقد است که بسترهای اجتماعی مشخص می‌کنند، که چه کسی برای چه کاری انجام می‌دهد. بنابراین شفاف‌سازی این موضوع، یک دغدغه اصلی برای تحقیقات فرونتیکی است که پیوند اصلی را با پراکسیس فراهم می‌کند. این کار مستلزم رویکرد میان‌رشته‌ای دست‌اندرکاران جامعه تحقیقاتی است. به طور ویژه‌تر، وقت آن است که گفتمانی خلاق و همکاری بین رشته‌ای در پژوهش‌های مربوط

<sup>۳</sup> Method-driven

<sup>۴</sup> Problem-driven



به جامعه، کسب و کار و آموزش از طریق پر کردن خلاءهای بین آنها برقرار کنیم، این همان چیزی است که تئوری حکمت پیشنهاد می‌کند که ما انجام دهیم.

فرونسیس یک روش خاص را پیشنهاد نمی‌کند، تحقیقات فرونتیک باید به شدت بر ارتباطات و مهارتهایی متکی باشد که برای هدایت در یک زمینه استدلالی و برای رسیدن به سطحی از یکپارچگی مورد نیاز حکمت، لازم است. استدلال نظری، عقل عملی، تنظیم عاطفی و تصور اخلاقی باید به طور منسجم ترکیب شوند و این ادغام برای حکمت عملی و پراکسیس بسیار مهم است. حکمت عملی بدون التزام، گفتگو و اجتماعی بودن چیزی نیست. حکمت، یادگیری برای زندگی کردن، دیدن، تجربه، ارزش، مشارکت و خلق کردناست، و این همان چیزی است که تحقیقات باید به آن کمک کنند.

اما چگونه می‌توان پژوهش مسئله‌محور فرونتیک را منصفانه ظهور رساند؟ فلائیرگ در پاسخ به این سوال در وهله اول راه‌کار جلب نظر عموم به نتیجه تحقیق عقلانیت و قدرت را مطرح می‌کند؛ اما در ادامه، این راه‌کار را تبدیل شدن نتیجه تحقیق به عنوان بخشی از مناسبات قدرتی می‌داند که آن را نقد می‌کند. بنابراین معتقد است در تحقیقاتی که موضوع آنها علاوه بر مسئله دانشگاه، مسئله جامعه هم هست، در وهله اول باید با گروه‌های بیرون از دانشگاه به طور مؤثر وارد گفتگو شد. پژوهش فرونتیک باید به جامعه کمک کند تا ببیند و بیندیشد، تا شفافیت و پاسخگویی را به دنبال بیاورد. دوم، رویکرد گفتگو در پژوهش فرونتیک اطمینان می‌دهد که نتایج پژوهش به گروه‌های هدف خواهد رسید. نتایج تحقیق علاوه بر چاپ در نشریات علمی پژوهشی باید از طریق رسانه‌های عمومی در اختیار حکمرانان قرار بگیرد. سوم، گفتگو باعث می‌شود همه ذی‌نفعان خارجی هر خطمشی خود را نشان دهند و این برای بهتر نتیجه گرفتن لازم است. چهارم، وقتی نتیجه تحقیقی زیر ذره‌بین عموم قرار گرفت، پژوهشگر با دقت بیشتری تحقیق خواهد کرد و نتایج معتبرتری حاصل می‌شود. فلائیرگ این شیوه گفتگویی ارتباط برای اجرای تحقیق فرونتیک را برای یک جامعه پاسخگو امری حیاتی می‌داند. وی گفتگو را پیش‌شرطی می‌داند برای تصمیم‌گیری دموکراتیک و آگاهانه. بنابراین محققان فرونتیک برای اثربخش بودن باید به گفتگو رو بیاورند و از جدل پرهیزند.

بنابراین همانطور که ایکلند (۲۰۰۸) گفته است عنصر اصلی حکمت عملی، گفتگو است، به گفته وی تحقیقات باید گفتگو‌محور باشد. او معتقد است، اقدام در عمل<sup>۵</sup> بهترین روش برای دستیابی به این هدف است. روش مهم دیگری که در رویکرد فرونتیک استفاده می‌شود تمرین «فکر کردن با صدای بلند»<sup>۶</sup> است که در پارادایم تحقیق حکمت برلین مورد استفاده قرار می‌گرفت (Staudinger, 2000Balets&)، جایی که از شرکت‌کنندگان در تحقیق خواسته می‌شود با صدای بلند درباره یک مسئله بغرنج یا دشوار زندگی فکر کنند. علاوه بر اینها، می‌توان طیف وسیعی از روشهای فرونتیکرا ارائه داد را توسعه داد، بخصوص اگر یکپارچه‌سازی و بسیاری از جنبه‌های فرونسیس و همچنین سایر طرح-های تحقیقاتی چند روشه<sup>۷</sup> با دقت بیشتری مورد بررسی قرار گیرد (Rooney & McKenna, ۲۰۰۸). در حال حاضر، بخش عمده تحقیقات تجربی معاصر در مورد حکمت توسط روانشناسان انجام شده است، با این حال، اگر جامعه-

<sup>۵</sup>Action research

<sup>۶</sup>Thinking out loud

<sup>۷</sup>Multi-method



شناسی و به همین ترتیب رشته‌های دیگری مثل مدیریت به عنوان یک مشارکت‌کننده و همکار تحقیقاتی نقش خود را به درستی ایفاء کنند، طیف روش‌شناختی آن فراتر از آنچه روانشناسان استفاده کرده‌اند، مانند توسعه نقش روش‌های کیفی گسترش پیدا می‌کند. پس به طور کلی در نظر گرفتن ارزشها و قدرت در رویکرد فرونتیک در حوزه‌ها و رشته‌های مختلف می‌تواند طیفی از روشها را برای حل مسئله جامعه پیشنهاد بدهد تا در نهایت بتواند مسئله خاصی را در بستر خودش حل کند.





## منابع و مأخذ

ارسطو (۱۳۷۸). /اخلاق نیکوماخوس. ترجمه محمدحسن لطفی، چاپ اول، تهران، نشر خوارزمی.  
فلاویوس، بنت (۱۳۹۸). برنامه‌ریزی، فرونیسیس، قدرت. ترجمه نریمان جهانزاد. چاپ اول، مشهد: انتشارات کتابکده کسری.

مرادی مرتضی (۱۴۰۲). حکمرانی پراکسیس محوری با تأکید بر عقلانیت و قدرت. چهارمین همایش ملی و دومین همایش بین‌المللی حکمرانی متعالی. تیرماه ۱۴۰۲، تهران، دانشگاه شهید بهشتی.

Baltes, P.B., and U.M. Staudinger (2000). 'A Metaheuristic (Pragmatic) to Orchestrate Mind and Virtue towards Excellence'. *American Psychologist*, 55(1): 122–36.

Barker, E.M. (2005). 'Aristotle's Reform of Paideia'. Available at [www.bu.edu/wcp/Papers/Anci/AnciBark.htm](http://www.bu.edu/wcp/Papers/Anci/AnciBark.htm).

Dunne, J. (1993). *Back to the rough ground: practical judgment and the lure of technique* (Notre Dame, IL, University Press).

Eikeland, O. (2008). *The Ways of Aristotle*. Peter Lang, Oxford.

Flyvbjerg, B. (2001). *Making social science matter: Why social inquiry fails and how it can succeed again*. Cambridge University Press.

Flyvbjerg, B. (2004). Phronetic Planning Research: Theoretical and Methodological Reflections. *Planning Theory & Practice*, 5(3), 283–306.

Flyvbjerg, B. (2002). Bringing Power to Planning Research: One Researcher's Praxis Story. *Journal of Planning Education and Research*, 21(4), 353–366.

Flyvbjerg, B. (2008). Phronetic organizational research. In Richard Thorpe & Robin Holt (eds), *Handbook of The Sage Dictionary of Qualitative Management Research*. SAGE Publications Ltd.

Foucault, Michel. (1979). Governmentality. *Ideology and Consciousness*, 6, 5–21.

Geertz, Clifford. (1995). *After the Fact: Two Countries, Four Decades One Anthropologist*. Cambridge, Mass.: Harvard University Press.

Hughes, G.J. (2001). *Aristotle on Ethics*. Routledge, London.

MacIntyre, Alasdair (1984). *After virtue: A study in moral theory*. Notre Dame: University of Notre Dame Press, second edition.

McKenna, Bernard (2013). *The Multi-dimensional Character of Wisdom*.

Maxwell, N. (1984). *From Knowledge to Wisdom: A Revolution in the Aims and Methods of Science*. Blackwell, Oxford.

Nietzsche, Friedrich. (1968). *The Will to Power*. New York: Vintage Books.

Rooney, David (2013). Empirical Wisdom Research: A Community Approach. In Mike J. Thompson & David, Bevan (eds), *Wise Management in Organisational Complexity*. PALGRAVE MACMILLAN.



Rooney, D., and B. McKenna (2008). 'Wisdom in Public Administration: Looking for a Sociology of Wise Practice'. *Public Administration Review*, 68(4): 707–19.

Rolls, E.T. (2012). *Neuroculture: On the Implications of Brain Science*. Oxford University Press.

